



رضا سلم آبادی

یهودیان مدینه

معنی لغوی و اصطلاحی یهود

پیش از ورود به بحث، معنای لغوی و اصطلاحی واژه «یهود» نیازمند بررسی است: «یهود» از ریشه «هود»؛ «الیهود»، به معنای توبه است. این واژه در قرآن کریم نیز به این معنی آمده است: ﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾؛ «أى تبنا إليك»،^۱ یعنی به سوی تو باز گشتیم. ابن منظور می گوید: «و سمیت الیهود اشتقاقاً من هادوا، أى: تابوا، و يقال: نسبوا إلى یهوذا و هو أكبر ولد یعقوب، و حولت الذال إلى الدال حین عربت».^۲

«یهود»، جمع است و مفرد آن «یهودی» است. همانگونه که گفته می شود؛ مجوس،

مجوسی و عجم، عجمی و عرب، عربی.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «سُمِّيَ قَوْمُ مُوسَى الْيَهُودَ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنَّا هَدَيْنَاكَ إِلَيْكَ﴾»^۴.
به یهود، بنی اسرائیل گفتند؛ زیرا منسوب به اسرائیل است و اسرائیل لقب حضرت یعقوب
ابن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام می باشد. در برخی از روایات آمده است: «وكان يعقوب إسرائيل الله
و معنى إسرائيل الله، خالص الله»^۵.
و اما در اصطلاح، به پیروان آیین حضرت موسی علیه السلام که از پیامبران اولوالعزم است،
«یهودی» گفته شده و ایشان را «کلمی» هم خوانده اند.

یهود در مدینه

گفتار اول: گروه‌های یهودی ساکن مدینه

وقتی از یهود مدینه سخن به میان می آید، سه طایفه عمده یهودی ساکن مدینه مراد است،
که در اصل یهودی بوده اند و آن‌ها عبارت‌اند از: «بنو قینقاع»، «بنو نضیر» و «بنو قریظه».
روشن است کسانی که آیین یهود داشتند؛ چه قبل از اسلام و چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در
مدینه می زیستند، منحصر در سه طایفه یاد شده نبودند. افرادی از دیگر قبایل مدینه نیز پیش از
اسلام مشرک بودند و به آیین یهود درآمدند و گروه‌های کوچکی را تشکیل دادند.
از ادله غیر قابل انکار بر این ادعا، پیمان نامه‌ای^۶ است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همان ماه‌های
نخستین ورود به مدینه، آن را با قبایل مختلف ساکن مدینه امضا کردند و اسامی تعدادی از
گروه‌های یهودی در آن آمده است.

گفتنی است، سه گروه عمده یهودی که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درگیر شدند، هیچ کدام از امضا
کنندگان این پیمان نبودند و اسمی از آن‌ها در این پیمان به میان نیامده است؛ بلکه آنان بعدها،
پیمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله امضا کردند.

اکنون اشکالی که به برخی از پژوهشگران تاریخ وارد است، آن است که اینان وقتی به
شرح سرگذشت سه طایفه یهودی معروف در مدینه می پردازند، مدعی می شوند که آن سه
طایفه از یهود، پیمان خود با پیامبر صلی الله علیه و آله را نقض کردند! و هیچ اشاره‌ای به متن پیمان و مفاد آن
نمی کنند.

نکته دیگری که لازم است به آن توجه شود، مسئله تطهیر مدینه از یهود است. بعضی
از مورخان محترم تصور می کنند که آن، درباره غزوه بنی قریظه است^۷ و این جای تأمل

دارد، به همان دلیلی که پیش تر اشاره شد. شاید منظور ایشان، همین سه گروه عمدۀ باشند؛ زیرا درگیری‌های فرهنگی و نظامی پیامبر ﷺ با اینان بوده است. تا آنجا که بررسی و تحقیقات نشان می‌دهد، یهودیان دیگری (غیر از این سه گروه عمدۀ)، درگیری نظامی و حتی فرهنگی با پیامبر ﷺ نداشته‌اند.

گفتار دوم: علت مهاجرت یهود به مدینه

تاریخ نگاران نوشته‌اند که یهودیان، در اصل، اهل حجاز نبوده‌اند. آنان در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین یثرب ظهور خواهد کرد؛ از این رو، به این سرزمین کوچ کردند و در انتظار این ظهور بزرگ ماندند^۸ تا جزو نخستین کسانی باشند که به او ایمان می‌آورند.

مرحوم علامه طباطبایی، در المیزان، به نقل از تفسیر عیاشی، ذیل آیه مبارکه ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۹ درباره چگونگی ورود و سکونت یهود در مدینه، روایتی از امام صادق ع نقل کرده که آن حضرت فرمود:

یهودی‌ها در کتاب‌های خود خوانده بودند که هجرت‌گاه محمد، پیامبر خدا ص در میان «عیر» و «أحد» خواهد بود؛ از این رو، برای یافتن آن مکان، از سرزمین خود بیرون آمده، به کوهی رسیدند که آن را «حداد» می‌نامیدند. گفتند «حداد» و «أحد» یکی است و در همانجا متفرق شدند؛ بعضی در «تیما» منزل کردند و بعضی در «فدک» و گروهی در «خیبر».

آنان که در «تیما» بودند، تصمیم گرفتند به دیدار برادرانشان بروند. در این اثنا، عربی از آنجا عبور می‌کرد که شترانی داشت. یهودیان شترانی از وی کرایه کردند. عرب گفت: شما را از میان «عیر» و «أحد» عبور می‌دهم. گفتند: وقتی به آنجا رسیدی ما را آگاه کن. عرب هنگامی که به یثرب رسید، گفت: آن «عیر» است و این «أحد». یهودیان پیاده شدند و گفتند: به مقصود خود رسیدیم و نیازی به شترهای نداریم، هر جا می‌خواهی برو.

آنان به برادران خود در فدک و خیبر نوشتند: ما محل موعود را یافته‌ایم. بشتابید و خود را به ما برسانید. یهودیان ساکن فدک و خیبر در پاسخ ایشان نوشتند: ما

در اینجا ساکن شده، اموالی فراهم کرده‌ایم و به شما بسیار نزدیکیم. آنگاه که پیامبر اسلام ظهور کرد، بی درنگ، سوی شما خواهیم آمد. یهودیانی که به یثرب آمدند، اموالی برای خود فراهم کرده، به زندگی روزمره پرداختند. «تَبِعَ» از این ماجرا آگاهی یافت و با آنان وارد جنگ شد. آن‌ها در قلعه‌های خود متحصّن شدند. تبّع محاصره‌شان کرد و امانشان داد تا نزد وی آیند. تبّع به آنان گفت: من سرزمین شما را پسندیده‌ام و دوست دارم در میان شما باشم. گفتند: چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا اینجا هجرتگاه پیامبری از پیامبران الهی است و تا او هجرت نکند، کسی چنین حقّی ندارد.

گفت: پس من کسانی از طایفه‌ام را در میان شما می‌گذارم تا آنگاه که پیامبر آمد، وی را مساعدت و یاری کنند؛ لذا دو قبیله «اوس» و «خزرج» را، در میان آن‌ها گذاشت. وقتی تبّعیان زیاد شدند، بر یهودیان یثرب سلطه یافته، اموالشان را می‌گرفتند و یهودیان به آنان می‌گفتند: سوگند یاد می‌کنیم آنگاه که محمد ﷺ مبعوث گردد، شما را از سرزمین خود بیرون می‌رانیم؛ لیکن وقتی خداوند، پیامبر را مبعوث کرد، «انصار» به او ایمان آوردند و یهود کافر شدند.^{۱۰}

مضمون این روایت در منابع مختلف، از جمله، سیره ابن هشام نقل شده است. از این روایت و روایاتی که ذیل آیه ﴿أَمْ خَيْرٌ أُمَّ قَوْمٍ تَبِعِ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾^{۱۱} آمده، استفاده می‌شود که ساکنان نخستین یثرب، یهودی بوده‌اند.

دکتر جواد علی می‌نویسد:

طبق گفته اخبار، آمدن اوس و خزرج به یثرب، بعد از رخداد سیل ارم بوده و علت آمدن آنان به این سرزمین، به جهت فقر و نیاز به وطن جدید بوده است. هنگامی که آنان در یثرب فرود آمدند، هیچ توان و نیرویی نداشتند و به همین خاطر به آنچه از زمین‌های موات و کم بهره به دست می‌آوردند، قناعت می‌کردند، اما مال، ثروت، قدرت و شوکت از آن یهود بود. مدت طولانی به همین حال بودند تا این‌که مالک بن عجلان، که از ایشان بود، پیش جبيله غسانی، رئیس غسان رفت.^{۱۲}

اما برخی علت مهاجرت یهود به مدینه و حجاز را حمله بخت نصر به بیت المقدس می‌دانند و داستانی در این مورد نقل می‌کنند. این داستان در منابع شیعی هم وارد شده است.

صاحب تفسیر قمی، از امام صادق ع نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«آنگاه که بنی اسرائیل گناه را پیشه خود ساختند و عصیان امر پروردگار کردند،

خداوند اراده کرد که بر ایشان کسی را مسلط کند تا ذلیل و خوارشان سازد و بکشد شان... و بخت نصر ایشان را می کشت و وارد هر قریه می شد، مردان، زنان، کودکان و هر حیوانی را می کشت.^{۱۳}

این روایت، اشاره‌ای به کوچ بنی اسرائیل به حجاز یا جای دیگر ندارد و برخی حمله رومیان به فلسطین و سلطه آنان بر این منطقه را علت مهاجرت یهود به شبه جزیره عربستان می دانند.^{۱۴} اما آنچه قوی تر به نظر می رسد و شواهد زیادی هم آن را تأیید می کند، علت مهاجرت یهود به مدینه، همان علم ایشان به ظهور و مهاجرت پیامبر ﷺ به مدینه از طریق تعالیم مذهبی یهود است؛ چنانچه از متون تورات نیز استفاده می شود.

علامه جعفر مرتضی عاملی (الصحيح، ج ۱)، دکتر جواد علی (المفصل، ج ۶) و بعضی دیگر در این زمینه شواهدی را آورده اند.

همچنین روایاتی در بحار الأنوار، آمده که صفات حضرت محمد ﷺ در تورات را بیان می کند؛ صفاتی که آن‌ها تحریفش کرده اند.^{۱۵} اما مهمتر، آیه‌ای است از قرآن کریم که تصریح می کند یهود نسبت به نبی گرامی ﷺ و خصوصیات آن حضرت، از طریق تعالیم تورات آگاهی داشته اند:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ...﴾^{۱۶}

آنان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند - پیروی می کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و...

این مطلب مسلم است که یهود مدینه، از طریق بشارت‌های دینی، حضرت محمد ﷺ را با مشخصات و علایم کامل و کافی می شناختند؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید:

﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^{۱۷}

کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند، او [محمد] را می شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می دارند و خودشان [هم] می دانند.» (بقره: ۶۴۱).

آنچه جنبه مذهبی هجرت یهود به مدینه را تقویت می کند، مناسب نبودن آب و هوای جزیره العرب برای زندگی و مساعد نبودن زمین‌های آن برای کشاورزی است. برای همین

است که در طول تاریخ، همواره جمعیت این منطقه نسبت به سرزمین‌های همجوار؛ مانند عراق، فلسطین و مصر کمتر بوده است.

از منابع استفاده می‌شود که علت اسلام آوردن برخی از یهودیان؛ مانند عبدالله بن سلام و مُخیرِیق، علم ایشان به ظهور پیامبر جدید بوده است و حتی اسلام آوردن اوس و خزرج به پیامبر ﷺ و سبقت ایشان در این امر را به این علت می‌دانند که یثربیان، سالیان دراز با یهود مجاور بودند و یهودیان گاهی در مجالس و محافل خود، سخن از بعثت پیامبر عربی به میان می‌آوردند. حتی یهودیان به بت پرستان یثرب می‌گفتند: این پیامبر عربی، آیین یهود را ترویج خواهد کرد و بساط بت پرستی را از جهان بر خواهد چید. همین گفتگوها در روحیه آن‌ها آمادگی عجیبی برای پذیرش آیینی که یهود در انتظار آن بودند، پدید آورده بود؛ به طوری که شش تن از خزرجیان در نخستین برخورد، به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و به یکدیگر می‌گفتند: این همان پیامبری است که یهود در انتظار اوست و ما باید در گرویدن به او سبقت بگیریم.^{۱۸} روایات نیز این مطلب را تأیید می‌کند؛ از جمله روایتی که (در تفسیر آیه ۹۸، سوره بقره) گذشت و نیز روایتی که در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل شده است:

كَانَتِ الْيَهُودُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَبْلَ مَبِيعَتِهِ، فَلَمَّا بَعَثَهُ اللَّهُ مِنَ الْعَرَبِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَفَرُوا بِهِ وَجَحَدُوا مَا كَانُوا يَقُولُونَ فِيهِ، فَقَالَ لَهُمْ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَيَشْرَبُ بْنُ الْبَرَاءِ بْنِ مَعْرُورٍ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ، اتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْلِمُوا فَقَدْ كُنْتُمْ تَسْتَفْتِحُونَ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ، وَنَحْنُ أَهْلُ الشِّرْكِ وَتَصِفُونَهُ وَتَذَكُرُونَ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ... فَقَالَ سَلَامُ بْنُ مِشْكَمٍ أَخُو بَنِي النَّضِيرِ: مَا جَاءَنَا بِشَيْءٍ نَعْرِفُهُ، وَ مَا هُوَ بِالذِي كُنَّا نَذْكُرُ لَكُمْ^{۱۹}

یهودیان، پیش از بعثت، پیوسته ابران فتح و غلبه بر اوس و خزرج به وسیله پیامبر خدا ﷺ می‌کردند، اما آنگاه که خداوند او را از میان عرب مبعوث کرد و او از بنی اسرائیل نبود، به او کفر ورزیدند و آنچه را درباره او می‌گفتند، منکر شدند. معاذبن جبل و بشر بن براء بن معرور به ایشان گفتند: ای گروه یهود، از خدا بترسید و مسلمان شوید. شما پیوسته به ما (هشدار می‌دادید و) می‌گفتید: به وسیله محمد بر ما ظفر خواهید یافت، در حالی که ما اهل شرک بودیم. و اوصاف او را بر می‌شمردید و یادآور می‌شدید که او مبعوث خواهد شد... سلام بن مشکم از بنی نضیر بود، گفت: چیزی برای ما ارائه نکرده تا او را به پیامبری بشناسیم و او همان نیست که ما به شما یاد آور می‌شدیم. و نیز در همین جا، در تفسیر آیه شریفه ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ...﴾^{۲۰} از ابن عباس نقل

می‌کند: آنگاه که حضرت وارد مدینه شدند، ابن‌صوریاء و جماعتی از یهود فدک، از حضرت درباره برخی اوصاف و خصوصیاتش پرسیدند و وقتی پاسخ شنیدند، دیدند که این خصوصیات همان است که پیش‌تر از طریق تعالیم دینی خود، درباره پیامبر آخرالزمان شنیده بودند و از آن آگاهی داشتند.^{۲۱}

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، در ذیل آیه شریفه: «وَأَمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ...»^{۲۲} آمده است: «فانّ مثل هذا فی کتابکم انّ محمداً النبی سید الأولین و الآخین». مجلسی رحمته الله نیز در روایتی، ضمن داستان زندگی هاشم، جدّاعلی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: وقتی هاشم برای خواستگاری سلمی به یثرب آمد، یهودیان نور محمدی را بر پیشانی وی دیدند. پس از آن در شبیه (عبدالمطلب) بن هاشم نیز همان نور را مشاهده کردند و اذعان نمودند که این، نور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است.^{۲۳}

مرحوم مجلسی، در جلد پانزدهم بحار، روایات فراوان آورده که حاکی است ایشان علم به خصوصیات و اوصاف پیامبر خاتم داشته و آن اوصاف را بر پیامبر اسلام منطبق می‌دانستند و پیش‌تر به جهت اختصار، به چند نمونه از آن‌ها اشاره کردیم. همچنین از روایاتی که در باره احتجاج پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام زدن گردن کعب بن اسد وارد شده، همین مطلب استفاده می‌شود.^{۲۴} و نیز روایات مربوط به ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به یثرب و پرسش یهود از آن حضرت که ایشان را به چه چیزی دعوت می‌کند؟^{۲۵} حاکی از این است که یهود از بعثت پیامبر جدید و اوصاف آن آگاه بوده‌اند.

با توجه به همه آن‌چه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که، عمده دلیل مهاجرت یهود به مدینه، به سبب علم ایشان به ظهور و مهاجرت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله به یثرب بوده است. بنابراین، آن‌چه برخی از پژوهشگران، ابراز عقیده کردند که جاذبه‌های زراعی و تجاری جنوب، موجب مهاجرت به این منطقه گردیده، محل تأمل است؛^{۲۶} زیرا سرزمین‌های همجوار یثرب؛ مانند فلسطین، مصر، عراق و ایران از این نظر مساعدتر از حجاز بوده و جاذبه بیشتری داشته‌اند.

اما نظر ایشان در این باره که داستان تبع افسانه است، اگر این سخن بر اساس نقل ابن هشام باشد ما نیز موافقیم؛ لیکن طبق آن‌چه در منابع شیعه در مورد تبعیان آمده، باید گفت که جنبه افسانه ندارد و موافق با واقعیت است.

گفتار سوم: ذکر برخی خصوصیات قوم یهود

بند یکم: لجاجت، نژادپرستی و پیمان شکنی

الف) لجاجت: یهودیان با این که به خاطر ظهور پیامبر جدید به یثرب مهاجرت کردند و با آن که به مشرکان وعده می دادند: پیامبری ظهور خواهد کرد و ما به او ایمان خواهیم آورد و به وسیله وی شما را خوار و زبون خواهیم ساخت و با آن که بعدها نشانه‌هایی را که در تلمود^{۲۷} دیده بودند، در پیامبر اسلام می یافتند؛ چرا به او ایمان نیاوردند؟ و چرا اشکال تراشی نموده^{۲۸} دست به تحریف تورات و کتب دینی خود زدند؟!

در جلد پانزدهم بحار، روایات فراوانی دال بر این معنی وجود دارد که ابن هشام نیز در سیره خود، چند مورد را آورده است.^{۲۹}

با این که آنان هر چه می پرسیدند، پاسخ روشن و آشکار می شنیدند؛ لیکن برای این که از زیر بار گرایش به اسلام شانه خالی کنند، با لجاجت خاصی می گفتند:

«بر دل های ما پرده افتاده است»،^{۳۰} «ما سخنان تو را نمی فهمیم» و یا به فرموده آیه زیر وانمود کردند که گویا هیچ نمی دانند:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۳۱}

آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد - که آنچه را با آنان بود تصدیق می داشت - گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنانکه گویی [از آن هیچ] نمی دانند.

بنابراین، از ویژگی های برجسته قوم یهود، لجاجت آنهاست؛ به طوری که از آیات قرآن کریم به وضوح این مطلب استفاده می شود؛ همانطور که از مضمون دو آیه کریمه‌ای که ذکر شد و آیات ۱۴۴ و ۱۴۵ بقره، ۲۳ آل عمران و ۴۶ و ۴۷ نساء^{۳۲} استفاده می شود که یهودیان به حقانیت پیامبر اسلام علم داشته‌اند.

مَثَل معروف «بهانه بنی اسرائیلی» که حتی در میان عوام مردم هم مشهور است، گویای اوج اشکال تراشی و بهانه‌جویی یهود است و در قرآن، در سوره بقره، به نمونه‌هایی از این بهانه‌جویی و اشکال تراشی‌ها برمی‌خوریم؛ مانند داستان ذبح گوساله^{۳۳} و نیز آنجا که می گفتند:

«از پروردگارت بخواه تا برای ما از آنچه از زمین می‌روید؛ چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز، فراهم سازد»^{۳۴} و یا آنجا که از روی لجابت می‌گفتند: ﴿...إِنَّ اللَّهَ عَاهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ...﴾^{۳۵}؛ «...خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بیاورد که آتش [آسمانی] آن را [به نشانه قبول] بسوزاند.» نمونه‌های روشنی است که دلالت بر لجابت آن‌ها دارد.

در قضیه اسلام آوردن عبدالله بن سلام ذکر شده که، عبدالله بن سلام بعد از گفتگو با پیامبر ﷺ و سؤال نمودن از آن حضرت، درباره مسائل گوناگون، به آن حضرت ایمان می‌آورد؛ لیکن به پیامبر ﷺ عرض می‌کند: «قوم من از ایمان من آگاهی ندارند، بهتر است قبل از آن که آن‌ها آگاه شوند، شما درباره من از آن‌ها سؤال کنید.» پیامبر ﷺ از آن‌ها درباره عبدالله بن سلام می‌پرسد، آن‌ها پاسخ می‌دهند: «او بزرگ و بزرگ زاده ماست و درباره او بسیار به نیکی سخن می‌گویند.» آنگاه پیامبر ﷺ به آن‌ها خبر می‌دهد که عبدالله بن سلام ایمان آورده است. آن‌ها بلافاصله شروع به بدگویی درباره او می‌کنند و می‌گویند او فردی کذاب است و مواردی از این قبیل.

(ب) نژاد پرستی: دلیل دیگری که باعث شده یهود دین اسلام را، با وجود همه ادله و براهین، نپذیرد، نژاد پرستی آنان است؛ آیاتی که دلالت بر نژاد پرستی یهود دارد:

- ﴿لَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ يُزُكُونَ أَنفُسَهُمْ﴾^{۳۶}؛ «آیا به کسانی که خویشان را پاک می‌شمارند ننگریسته‌ای؟»

- ﴿نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾^{۳۷}؛ «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.»
 - ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾^{۳۸}؛ «و گفتند هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد.»

- ﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا﴾^{۳۹}؛ «و [اهل کتاب] گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید.»

- ﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾^{۴۰}؛ «یا می‌گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده گانه] یهودی یا نصرانی بوده‌اند؟»

و یا آنجا که می‌گفتند چون پیامبر ﷺ از فرزندان اسماعیل است نه از فرزندان هارون، ما

به او ایمان نمی آوریم.

این مطلب را سلام بن مشکم، آنگاه که با حیی بن اخطب، بزرگ طایفه بنی نضیر، برای ترک مخاصمه سخن می گفتند، با صراحت به دوست یهودی خود گفت:

«به خدا سوگند! تو می دانی و ما هم می دانیم که محمد فرساده خداست و تمام صفات او در کتب ما آمده است. حال اگر حسد می ورزیم و از او پیروی نمی کنیم، به خاطر این است که نبوت از خاندان هارون بیرون رفته است.»^{۴۱}

ج) پیمان شکنی: دلیل دیگر نپذیرفتن اسلام از سوی یهودیان، داشتن روحیه

پیمان شکنی در آنان است. همچنانکه هر سه طایفه از ایشان (بنو قینقاع، بنو نضیر و بنو قریظه)، طبق احادیثی، پیمان خود با پیامبر را شکستند و آیاتی از قرآن گواه این مطلب است.^{۴۲} ایمان نیاوردن یهود به هر دلیلی که باشد؛ نژادپرستی، حسادت، لجاجت یا پیمان شکنی، خداوند تعالی در مورد ایشان می فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^{۴۳}

مَثَل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند، همچون مَثَل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می کشد.

بند دوم: درگیری فرهنگی

از مطالب و مسائلی که شایسته است در اینجا - و لو به اجمال - متذکر شویم، مسائل علمی و فرهنگی یهود است. یهودیان در جزیره العرب همواره به عنوان اهل کتاب و دانش معروف بودند. جواد علی می گوید:

قریش که بزرگترین قبیله عرب از حیث تقدس به شمار می رفت، از بُعد علمی و فرهنگی در مقابل یهود خاضع بود و این تسلط فرهنگی، متأسفانه بعدها نیز ادامه یافت؛ البته پیامبر ﷺ با زحمات زیادی کوشید از این سلطه فرهنگی یهود بکاهد، لیکن متأسفانه بعد از پیامبر، افرادی مانند کعب الأبحار و ابو دردا برای نقل تورات و قصه‌گویی آزاد شدند و همان هیمنه فرهنگی سابق اهل کتاب تقویت شد. نمونه بارز آن نیز وجود اخبار زیادی با عنوان «اسرائیلیات» در منابع حدیثی است.

«یهودیان مکان‌هایی داشتند که بزرگان دینشان، احکام شریعت و اخبار پیامبران و روزگاران گذشته و آنچه در «تورات» و «میشنا» آمده را در آنجا تدریس می‌کردند؛ این مکان‌ها در جاهلیت با نام «المدارس» و «بیت المدارس» شناخته می‌شدند و محلّ اجتماع احبار، رؤسا، سروران و بزرگان بوده و هرگاه مردم جاهلیت می‌خواستند چیزی را بدانند و یا نسبت به چیزی آگاهی یابند، به آنجا مراجعه می‌کردند.»
و بعد می‌افزاید:

ابن خلدون به موضوع علم یهود و موقعیت فرهنگی آن‌ها نزد اعراب اشاره کرده و گفته است: «هرگاه اعراب مشتاق دانستن چیزی می‌شوند؛ از آنچه مردم دوست می‌دارند بدانند، مانند: علت پدیده‌ها، آغاز خلقت و اسرار هستی، آن‌ها را قبل از هر کسی از اهل کتاب می‌پرسیدند و از آنان بهره می‌جستند.^{۴۴}

و به خاطر همین بود که عرب، آن‌ها را از نظر علمی کاملاً از خود برتر می‌دانستند و ما در بررسی تاریخ دورهٔ پیامبر ﷺ به نمونه‌هایی از آن بر می‌خوریم؛ از جمله: وقتی مشرکان در مکه با آیین اسلام روبه‌رو گردیدند، برای تحقیق دربارهٔ صحت دعوت پیامبر اسلام ﷺ، عقبه ابن ابی معیط و نصر بن حارث را نزد یهود مدینه فرستادند و یهود مدینه به آن‌ها گفته بودند دربارهٔ سه مسأله از او پرسید؛ چنانچه توانست پاسخ پرسش‌ها را به درستی بگوید، او پیامبر خداست.^{۴۵}

و نیز هنگامی که حُیّ بن أخطب و کعب بن اشرف با گروهی از یهود به مکه رفتند، در آنجا ابوسفیان رو به آن‌ها کرده، گفت: شما اهل کتاب و علم قدیم هستید، به ما بگویید که آیین ما بهتر است یا آیین محمد؟^{۴۶}

از این روست که یکی از مشکلات حکومت نوپای اسلام، درگیری فرهنگی با یهود بود. با این که «پیامبر ﷺ در حکومت خود با سه جبهه درگیر بود و آن‌ها عبارت بودند از: ۱. منافقین ۲. یهودیان ۳. مشرکین؛ اما عمده درگیری آن حضرت با یهودیان، درگیری فرهنگی بود که این، با درگیری در دو جبههٔ دیگر تفاوت داشت، زیرا یهود به منزلهٔ افراد روشنفکر در میان مردم امّی حضور داشتند و اهل کتاب و دارای پیشینه و سابقه بودند.»^{۴۷}

ما نمونه‌هایی از درگیری فرهنگی یهود، با اسلام را پیش‌تر متذکر شدیم و اکنون چند مورد از صدها مورد را برای نمونه ذکر می‌کنیم:

آیه شریفه ﴿وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾^{۴۸}
 «گروهی از اهل کتاب آرزو می کنند کاش شما را گمراه می کردند، در صورتی که جز خودشان [کسی] را گمراه نمی کنند و نمی فهمند.»

یازده نفر از اخبار یهود با هم جلسه تشکیل دادند؛ یکی از آنها به دیگران گفت: در نخستین روز با زبان و بدون باور قلبی، داخل در دین محمد می شویم و در آخر روز کافر می شویم و می گوئیم: «ما در کتاب هایمان نگریستیم و با علمای خود به شور نشستیم، سرانجام دریافتیم که محمد پیامبر خدا نیست و دروغ او بر ما آشکار گشت و دین او باطل است. روشن است که اگر چنین کنیم، اصحاب او در دین خود دچار شک و تردید می شوند و خواهند گفت: آن‌ها اهل کتاب‌اند و از ما به این مسئله آگاه‌ترند. بنابراین، از دین محمد خارج می شوند و از دین ما پیروی می کنند.»^{۴۹}

آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ...﴾^{۵۰} درباره جماعتی از اخبار یهود، از جمله ابی رافع کنانة بن ابی الحقیق، حبی بن اخطب و کعب بن اشرف نازل شده؛ زیرا کتمان نمودند آنچه از صفات حضرت محمد ﷺ را که در تورات بوده و به دست خود چیزهایی غیر آن صفات نوشتند و قسم خوردند که این از جانب خداست.^{۵۱}
 و نیز آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ﴾^{۵۲} درباره جماعتی از یهود؛ از جمله کعب بن اشرف، فنحاص بن عازوراء، مالک بن ضیف و وهب بن یهودا نازل شده است.^{۵۳}

قریش که بزرگترین قبیله عرب از حیث تقدس به شمار می رفت، از بُعد علمی و فرهنگی در مقابل یهود خاضع بود و این تسلط فرهنگی، متأسفانه بعدها نیز ادامه یافت؛ البته پیامبر ﷺ با زحمات زیادی کوشید از این سلطه فرهنگی یهود بکاهد، لیکن متأسفانه بعد از پیامبر، افرادی مانند کعب الأخبار و ابو دردا برای نقل تورات و قصه گویی آزاد شدند و همان هیمنه فرهنگی سابق اهل کتاب تقویت شد.^{۵۴} نمونه بارز آن نیز وجود اخبار زیادی با عنوان «اسرائیلیات» در منابع حدیثی است.

بند سوم: عمل به دستورات دینی

یهود شبه جزیره، احکام دین خود را به درستی انجام نمی دادند. به نظر می رسد عدم التزام به

احکام شریعت، در میان اشراف و بزرگان دینی یهود بیشتر رایج بود تا عوام آنها؛ زیرا آنچه از تورات تحریف شده، به دست بزرگان آنها انجام شده^{۵۵} و اگر ایمان به جبت و طاغوت بوده، توسط رؤسای ایشان صورت پذیرفته است.^{۵۶} اگر تبعیض در اجرای احکام بوده، باز به خاطر همین اشراف بوده،^{۵۷} اما به عکس، در میان عوام آنها گاهی مشاهده می شود که برای تسلی در برابر مجازات مرگ، به همدیگر سفارش می کنند که صبور باشید و تورات بخوانید.^{۵۸} باز در اینجا این پرسش مطرح می شود: با آن که تعصب مذهبی زیادی نداشتند و بی باکانه کتاب آسمانی را تحریف می کردند؛ چرا در مقابل دعوت اسلام، از دین خود دست برداشتنند؟

پاسخ این پرسش، از مباحث گذشته دانسته شد که چیزی جز حسدورزی، نژادپرستی، لجاجت و قدرت طلبی بزرگان آنها نبوده است!

گفتار چهارم: پیمان نامه مدینه

پیمان همکاری پیامبر ﷺ با یهودیان عرب تبار، در قالب پیمان نامه ای بود که به تعبیر برخی، اولین قانون اساسی مبتنی بر تعالیم اسلام و قرآن به شمار می رفت. پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ برای شکل دهی یک نظام سیاسی و تشکیل یک حکومت، می باید در جامعه ای که بر اساس ارزش های متفاوت در کنار هم زندگی می کردند، یک نظام نامه ای ترتیب می داد که ضمن احترام به عقاید مذهبی مختلف، بر اساس یک سری اصول مشترک، با محوریت رهبری پیامبر ﷺ در کنار هم زندگی می کردند و همه، ملزم به رعایت آن اصول می شدند؛ لذا پیامبر خدا با دعوت از نمایندگان (خبرگان و بزرگان) همه طوایف موجود در مدینه و با هماهنگی با آنان، نظام نامه ای را ترتیب داد و آن را به امضای نمایندگان همه گروه ها رسانید؛ البته می توان گفت این نظام نامه در واقع پایه گذاری حکومت اسلامی بود؛ زیرا اصول این قرارداد بر اساس قرآن بود و در آن تصریح شده بود که مرجع اختلافات، خدا و رسول خداست و در امور مختلف، مرجع رسیدگی کننده، حضرت محمد ﷺ خواهد بود.

بعد از آن که پیامبر ﷺ به گروه های موجود در مدینه، با محوریت اسلام و زعامت خویش نظم داد، با یهودیان بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه نیز پیمان نامه ای امضا کرد که مفاد آن چنین است:

«به موجب این قرارداد، پیامبر با هر یک از سه گروه پیمان می بندد که هرگز به-

ضرر پیامبر و یاران آن حضرت گام بر ندارند و به وسیله زبان و دست، ضرری به او نرسانند. سلاح و مرکب در اختیار دشمنانش نگذارند. اگر به خلاف متن این قرارداد رفتار کردند، دست پیامبر در ریختن خون و ضبط اموال و اسیرکردن زنان و فرزندانیشان، باز خواهد بود. این قرارداد از سوی بنی قینقاع به امضای مخیریق و از سوی بنی نضیر به امضای حُیّ بن اخطب و از جانب بنی قریظه به امضای کعب بن اسد رسیده است.^{۵۹}

این، همان پیمانی است که هر یک از گروه‌های یهود (بنوقینقاع، بنو نضیر و بنوقریظه) یکی پس از دیگری آن را نقض نمودند و سپس به سزای این عمل خود رسیدند.

گفتار پنجم: تغییر قبله

در مباحث گذشته اشاره کردیم که انگیزه دیگر درگیری پیامبر ﷺ با یهود، ریشه فرهنگی داشت؛ یعنی از مسائلی که یهود از آن بهره‌برداری سوء فرهنگی بر ضد اسلام می‌کردند، نماز گزاردن پیامبر و مسلمانان به سوی بیت المقدس بود و این موضوع موجب طعنه زدن یهود شده بود، تا آنجا که می‌گفتند: محمد قبله نداشت تا آن که ما بر او یاد دادیم!^{۶۰} یا این که می‌گفتند: تو تابع ما هستی و به سوی قبله ما نماز می‌خوانی!^{۶۱} بنابراین، پیامبر ﷺ بسیار آزرده خاطر گردید و شب هنگام چشم به آسمان‌ها دوخته، منتظر امر الهی بود.

پیامبر ﷺ در مسجد بنی سالم، مشغول گزاردن نماز ظهر بودند که جبرئیل نازل شد و بازوان حضرت را گرفت و او را به سوی کعبه چرخانید (که البته این چرخش تقریباً ۱۸۰ درجه بود) و این آیه نازل گردید: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...»^{۶۲} «ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن...»

برخی، زمان تغییر قبله را، ماه هفتم هجرت نوشته‌اند^{۶۳} برخی دیگر گفته‌اند: ماه شانزدهم یا هفدهم بوده^{۶۴} و برخی ماه هفدهم هجرت دانسته‌اند.^{۶۵} برخی از محققین آن را هفده تا نوزده ماه بعد از هجرت ذکر کرده‌اند.^{۶۶} زمانی که قبله از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر یافت، برای یهودیان، گران تمام شد. آنان نگران شدند؛ زیرا این عمل، شکستی برای آن‌ها و استقلالی برای مسلمانان بود. در عین حال طعنه زدند که چرا مسلمانان قبله خویش را تغییر دادند.^{۶۷} این مسأله موجب تشدید حسادت و کینه ورزی یهود گردید.

۱. اعراف: ۱۵۶
۲. العین، ج ۴، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۱۶
۳. لسان العرب، ج ۳، ص ۴۳۹
۴. مجمع البحرین.
۵. بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۱۸؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۰
۶. برخی از اساتید و پژوهشگران، به زیبایی از آن به «اولین قانون اساسی» تعبیر کرده‌اند.
۷. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۵۲۴
۸. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴۵
۹. بقره: ۸۹
۱۰. المیزان، ج ۱، ص ۲۲۳؛ کافی، ج ۸، ص ۳۰۸
۱۱. دخان: ۳۷
۱۲. المفضل، ج ۶، ص ۵۱۹
۱۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۶
۱۴. تاریخ صدر اسلام، ص ۵۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۲۸، به نقل از الأغانی.
۱۵. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۵؛ همان، ج ۹، ص ۷۱؛ همان، ج ۹، ص ۸۹
۱۶. اعراف: ۱۵۷
۱۷. بقره: ۱۴۶
۱۸. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۰۹؛ اعلام‌الوری (ص ۵۶) هم این مضمون را نقل می‌کند؛ القصص للراوندی، ص ۳۳۲
۱۹. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۶؛ سیرة ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۶ این مضمون را دارد.
۲۰. بقره: ۹۷
۲۱. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۵۹
۲۲. بقره: ۴۱
۲۳. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۵۹
۲۴. الخرائج، ج ۳، ص ۱۰۸۳؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۰۶

۲۵. اعلام الوری، ص ۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰

۲۶. تاریخ صدر اسلام، ص ۵۱

۲۷. کتبی که بر اساس گفته‌های شفاهی اطرافیان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشته شده.

۲۸. مانند ابی‌صویریا.

۲۹. سیرت رسول‌الله، ج ۱، صص ۱۸۷ - ۱۸۵

۳۰. بقره: ۸۸، ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾.

۳۱. بقره: ۱۰۱

۳۲. ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾.

وَلَيْنَ أُتِيَتْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَيْنَ آتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ؛

«ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن؛ و هر جا بودید، روی خود را به‌سوی آن برگردانید.

درحقیقت، اهل کتاب نیک می‌دانند که این [تغییر قبله] از جانب پروردگارشان [بجا و] درست است؛ و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست. و اگر هر گونه معجزه ای برای اهل کتاب بیآوری [باز] قبله تو را پیروی نمی‌کنند، و تو [نیز] پیرو قبله آنان نیستی، و خود آنان پیرو قبله یکدیگر نیستند، و پس از علمی که تو را [حاصل] آمده، اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی، در آن صورت جداً از ستمکاران خواهی بود. (بقره: ۱۴۴ و ۱۴۵)

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾؛ آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب [تورات] یافته‌اند ندانسته‌ای که [چون] به سوی کتاب خدا فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آنکه گروهی از آنان به حال اعراض، روی برمی‌تابند؟ (آل عمران: ۲۳)

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالْسُنَنِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَانظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٦﴾

«برخی از آنان که یهودی اند، کلمات را از جاهای خود برمی گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام، با درآمیختن عبری به عربی] می گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی.» و [نیز از روی استهزا می گویند:] «راعنا» [که در عربی یعنی: به ما التفات کن، ولی در عبری یعنی: خبیث ما،] و اگر آنان می گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر»، قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی آورند.

ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم؛ یا همچنانکه «اصحاب سبت» را لعنت کردیم؛ آنان را [نیز] لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است. (نسا: ۴۶ و ۴۷)

۳۳. ﴿يَفْعَلُونَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقْرَةَ قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْع لَوْثُهَا تُسْرُ النَّاطِرِينَ.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ فَذَبُّوْهَا وَمَا كَادُوا ﴿٤٧﴾

«و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: «خدا به شما فرمان می دهد که: ماده گاوی را سر ببرید»، گفتند: «آیا ما را به ریشخند می گیری؟» گفت: «پناه می برم به خدا که [میباد] از جاهلان باشم».

گفتند: «پروردگارت را برای ما بخوان، تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاوی] است؟» گفت: «وی می فرماید: آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال، [بلکه] میانسالی است بین این دو. پس آنچه را [بدان] مأمورید به جای آرید.»

گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» گفت: «وی می فرماید: آن ماده گاوی است زرد یکدست و خالص، که رنگش بینندگان را شاد می کند.»

گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاوی] باشد؟ زیرا [چگونگی] این ماده گاو بر ما مشتبه شده، و [لی با توضیحات بیشتر تو] ما ان شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد.»

گفت: «وی می فرماید: در حقیقت، آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند؛ و نه کشتزار را آبیاری کند؛ بی نقص است؛ و هیچ لکه ای در آن نیست.» گفتند: «اینک سخن درست آوردی.» پس آن را سر بردند، و چیزی نمانده بود که نکنند. (بقره، ۷۱ - ۶۷).

۳۴. ﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مَضْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَأُوْهُ بَغْضٌ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يُقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ﴾

۳۵. آل عمران: ۱۸۳

۳۶. نساء: ۴۹

۳۷. مائده: ۱۸

۳۸. بقره: ۱۱۱

۳۹. همان: ۱۳۵

۴۰. همان: ۱۴۰

۴۱. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۶، ص ۲۸، به نقل از دلائل النبوة لأبی نعیم، صص ۴۲۸ و ۴۲۹

۴۲. ﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دَيْرِهِمْ تَطْهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُوْكُمْ أَسْرَىٰ تُفْدُوهُمْ وَ هُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْئُوتٌ مِّنْكُمْ بَعْضُ الْكُتُبِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا جِزَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْذَلُونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِعَفْلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾

[ولی] باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید، و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید، و به گناه و تجاوز، بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید.

و اگر به اسارت پیش شما آیند، به [دادن] فدیة، آنان را آزاد می کنید، با آنکه [نه تنها کشتن، بلکه بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید، و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند، و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست (بقره: ۸۵).

﴿الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ﴾^۱

همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی هر بار پیمان خود را می شکنند و [از خدا] پروا نمی دارند (انفال: ۵۶).

۴۳. جمعه: ۵

۴۴. المفصل، ج ۶، ص ۵۵۷

۴۵. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۸

۴۶. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۴۷. سخنرانی مقام معظم رهبری در مدرسه فیضیه قم، پاییز ۷۹

۴۸. آل عمران (۳): ۶۹؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵

۴۹. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۷۰

۵۰. آل عمران: ۷۷، «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنان را در آخرت بهره ای نیست؛ و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید، و به ایشان نمی نگرد، و پاکشان نمی گرداند، و عذابی دردناک خواهند داشت.»

۵۱. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۷۱

۵۲. آل عمران: ۱۸۳. «خداوند با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بیآورد که آتش [آسمانی] آن را [به نشانه قبول] بسوزاند.»

۵۳. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۷۳

۵۴. تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۵۲

۵۵. نساء: ۴۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۵۶. نساء: ۵۱؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۵۷. مائده: ۴۲ و ۴۳؛ تفسیر قمی، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ تفسیر المیزان، ج ۵، صص ۳۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۶۶

۵۸. مغازی، ج ۲، صص ۳۸۷ و ۳۸۸

۵۹. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۶۶؛ به نقل از بحار الأنوار، ج ۱۹، صص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ واقدی قریب به همین مضمون را در مغازی، ج ۲، ص ۳۴۰ نقل کرده است.

۶۰. شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۶۹
۶۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۳
۶۲. بقره: ۱۴۴
۶۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۳
۶۴. شهیدی، سیدجعفر، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۱۹
۶۵. همان، ص ۶۹؛ فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۸۳
۶۶. حسینی، علی اکبر، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۰۱
۶۷. بقره (۲): ۱۴۲

